

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۳۲

آیه ۹۸ - ۱۰۱

آیه و ترجمه

۹۸ قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بایت الله و الله شهید علی ما تعملون
 ۹۹ قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من اءمن تبغونها عوجا و
 اءنتم شهداء و ما الله بغفل عما تعملون
 ۱۰۰ یا ایها الذین اءمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اءتوا الکتاب یردوکم
 بعدا یمنکم کافرین
 ۱۰۱ و کیف تکفرون و اءنتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله و من یعصم
 بالله فقد هدی الی صراط مستقیم

ترجمه :

۹۸ - بگو: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟! و خدا گواه
 بر اعمالی که انجام می دهید!».
 ۹۹ - بگو: «ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده اند، از راه خدا
 باز می دارید، و می خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که شما (به
 درستی این راه) گواه هستید، و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.
 ۱۰۰ - ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب (که
 کارشان نفاق افکنی و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید
 شمارا پس از ایمان به کفر باز می گردانند.
 ۱۰۱ - و چگونه ممکن است شما کافر شوید با اینکه (در دامن وحی
 قرار گرفته اید و) آیات خدا بر شما خوانده می شود، و پیامبر او در
 میان شماست؟! (بنابراین، به خدا تمسک جوید!) و هر کس به خدا
 تمسک جوید، به راه راست، هدایت شده است.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۳۳

شان نزول :

از مجموع آنچه در کتب شیعه و اهل تسنن درباره شأن نزول این آیات
 نقل شده چنین استفاده می شود که: یکی از یهودیان به نام «شاس بن

قیس» که پیرمردی تاریک دل و در کفر و عناد کم نظیر بود روزی از کنار مجمع مسلمانان می گذشت، دید جمعی از طایفه «اوس» و «خزرج» که سالها با هم جنگهای خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشستند، مجلس انسی به وجود آورده اند، و آتش اختلافات شدیدی که در جاهلیت در میان آنها شعله ور بود به کلی خاموش شده است. او از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و با خود گفت اگر اینها تحت رهبری محمد صلی الله علیه و آله از همین راه پیش روند موجودیت یهودیه کلی در خطر است، در این حال نقشه ای به نظر او رسید، و یکی از جوانان یهودی را دستور داد که به جمع آنها بپیوندد، و حوادث خونین «بغاث» (محلی که جنگ شدید اوس و خزرج در آن نقطه واقع شد) به یاد آنها بیاورد، و آن حوادث را پیش چشم آنها مجسم سازد. اتفاقاً این نقشه که با مهارت به وسیله آن جوان یهودی پیاده شد، مؤثر واقع گردید و جمعی از مسلمانان از شنیدن این جریان به گفتگو پرداختند، و حتی بعضی از افراد طایفه «اوس» و «خزرج» یکدیگر را به تجدید آن صحنه ها تهدید کردند، چیزی نمانده بود که آتش خاموش شده دیرین بار دیگر شعله ور گردد. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد، و با اندرزهای مؤثر و سخنان تکان دهنده خود آنها را بیدار ساخت. جمعیت چون سخنان آرام بخش پیامبر را شنیدند از تصمیم خود برگشتند، و سلاحها را بر زمین گذاشته، دست در گردن هم افکنده، به شدت گریه کردند، و دانستند این از نقشه های دشمنان اسلام بوده است، و صلح و صفاو آشتی بار دیگر کینه هایی را که می خواست زنده شود شستشوداد.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۳۴

در این هنگام چهار آیه فوق نازل شد که در دو آیه نخست، یهودیان اغواکننده را نکوهش می کنند، و در دو آیه بعد به مسلمانان هشدار می دهد.

تفسیر :

نفاق افکنان

در نخستین آیه مورد بحث روی سخن به اهل کتاب که منظور در اینجا یهوداست می باشد، و خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد که با زبان ملامت و سرزنش از آنها بپرسد انگیزه آنها در کفر ورزیدن به آیات خدا چیست؟

در حالی که می‌دانند خداوند از اعمال آنان آگاه است.
قرآن می‌گوید: «بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید با آنکه خدا گواه بر اعمال شماست» (قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله والله شهید علی ما تعملون).

منظور از «آیات خدا» در اینجا یا آیاتی است که در تورات درباره نشانه‌های پیامبر اسلام وارد شده بود، و یا مجموعه آیات و معجزاتی است که به پیامبر اسلام نازل گردید و حکایت از حقانیت او می‌کرد.

سپس در آیه بعد آنها را ملامت می‌کند که اگر خود شما حاضر به پذیرفتن حق نیستید چه اصراری دارید که دیگران را نیز از راه خدا منحرف سازید و راه مستقیم الهی را در نظر آنها کج و نادرست جلوه دهید؟ قرآن می‌گوید: «بگو: ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده‌اند از راه خدا باز می‌دارید و می‌خواهید این راه را کج سازید در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید» (قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من آمن تبغونها عوجا و انتم شهداء).

در حالی که شما باید نخستین دسته‌ای باشید که این منادی الهی را «لبیک»

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۳۵

گوئید، زیرا بشارات ظهور این پیامبر قبلا در کتب شما داده شده و شما گواه بر آنید.

بنابراین چرا با ستمپاشیها و وسوسه‌ها و القای شبهات و روشن ساختن آتش کینه‌های فراموش شده، مردم را از راه مستقیم الهی دور می‌سازید، و علاوه بر انحراف خود بار سنگین مسئولیت انحراف دیگران را نیز بر دوش می‌کشید؟! چرا؟

در پایان آیه آنها را تهدید می‌کند که: «خدا هرگز از اعمال شما غافل نیست» (و ما الله بغافل عما تعملون).

شاید تعبیر به «عدم غفلت خداوند» در اینجا بخاطر این باشد، که: یهود برای پیشبرد مقاصد شوم خود غالبا دست به نقشه‌های مخفیانه و توطئه‌های پنهانی می‌زدند، که در افراد غافل و بی‌اطلاع زود مؤثر واقع می‌شد، و لذا می‌فرماید: اگر بعضی از مردم بخاطر غفلت تحت تأثیر توطئه‌های شوم شما قرار گیرند، خداوندی که از اسرار نهان و آشکار

آنها آگاه است، غافل نخواهد بود، و مجازات او در انتظار شما است! سپس در آیه بعد روی سخن را به مسلمانان اغفال شده کرده، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از جمعی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت در میان شماست) اطاعت کنید شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند» (یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الكتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین). به این ترتیب به آنها هشدار می دهد که اگر تحت تأثیر سخنان مسموم دشمن واقع شوند، و به آنها اجازه دهند که در میان افرادشان نفوذ کنند، و به وسوسه های آنها ترتیب اثر دهند، چیزی نخواهد گذشت که رشته ایمان را به کلی خواهند گسست و به سوی کفر باز می گردند، زیرا دشمن، نخست می کوشد آتش عداوت را

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۳۶

در میان آنها شعله ور سازد و آنها را به جان هم بیفکند و مسلما به این مقدار قناعت نخواهد کرد، و به وسوسه های خود همچنان ادامه می دهد تا به کلی آنها را از اسلام بیگانه سازد.

از آنچه گفته شد، روشن می شود که منظور از بازگشت به کفر که در آیه فوق به آن اشاره شده، «کفر حقیقی و بیگانگی مطلق» از اسلام است و نیز ممکن است منظور از «کفر» همان عداوتها و دشمنیهای دوران جاهلیت باشد، که آن خود یکی از شعبه ها و نشانه های کفر محسوب می شود، چه اینکه ایمان سرچشمه محبت و برادری است، و کفر سرچشمه پراکندگی و عداوت است.

در آخرین آیه مورد بحث به صورت تعجب از مؤمنان سؤال می کند: «و چگونه ممکن است شما کافر شوید با اینکه (در دامن وحی قرار گرفته اید) و آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او در میان شماست» (و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله) این جمله در حقیقت اشاره به این است که اگر دیگران گمراه شوند، زیاد جای تعجب نیست، تعجب در این است که افرادی که پیامبر را در میان خود می بینند، و دائما با عالم وحی در تماس هستند چگونه ممکن است گمراه گردند، و مسلما اگر چنین اشخاصی گمراه شوند، مقصر اصلی خود آنها هستند و مجازاتشان بسیار دردناک خواهد بود.

در پایان این آیات به مسلمانان توصیه می‌کند، که برای نجات خود از سوسه‌های دشمنان، و برای هدایت یافتن به صراط مستقیم، دست به دامن لطف پروردگار بزنند، و به ذات پاک او و آیات قرآن مجید متمسک شوند، و قرآن می‌گوید: «و هر کس به خدا تمسک جوید به راه مستقیم هدایت شده است» (و من يعتصم بالله فقد

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۳۷

هدی الی صراط مستقیم). از نکته‌هایی که در این آیات جلب توجه می‌کند این است که در دو آیه اول که روی سخن در آن به یهود است به صورت خطاب بالواسطه است، زیرا به پیامبر دستور می‌دهد که این مطالب را به آنها بگوید، لذا با کلمه قل (بگو) شروع شده است، اما در دو آیه اخیر که روی سخن به مؤمنان است، خطاب بدون واسطه صورت گرفته، و بدون کلمه «قل» شروع شده است، و این نشانه نهایت لطف و توجه خاص خداوند به بندگان با ایمان است.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۳۸

آیه ۱۰۲-۱۰۳

آیه و ترجمه

۱۰۲ یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن اءلا و اءنتم مسلمون
۱۰۳ و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذكروا نعمت الله علیکم اءذ كنتم اءعداء فءالف بین قلوبكم فاءصبحتم بنعمته اءخوانا و كنتم على شفا حفرة من النار فاءنقذكم منها كذلک یبین الله لكم اءيته لعلكم تهتدون
ترجمه :

۱۰۲ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آنچنان که حق تقوی و پرهیزکاری است، از خدا پرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید!)

۱۰۳ - و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد، این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد، شاید

هدایت شوید.

شان نزول :

می‌دانیم که در دوران جاهلیت دو قبیله بزرگ در مدینه به نام «اوس» و «خزرج» وجود داشتند که بیش از یکصد سال! جنگ و خونریزی و اختلاف در میان آن دو جریان داشت، و هر چند وقت ناگهان به جان یکدیگر می‌افتادند و خسارات جانی و مالی فراوانی به یکدیگر وارد می‌کردند. یکی از موفقیت‌های بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه، این بود که به وسیله اسلام صلح و صفا در میان آن دو ایجاد کرد، و با اتحاد آنها جبهه نیرومندی

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۳۹

در مدینه به وجود آمد.

اما از آنجا که ریشه‌های اختلاف فوق‌العاده زیاد و نیرومند، و اتحاد تازه و جوان بود گاه بیگاه، بر اثر عواملی، اختلافات فراموش شده شعله‌ور می‌شد، که به زودی در پرتو تعلیمات اسلام و تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله خاموش می‌گشت.

در آیات پیش نمونه‌ای از بروز اختلافات را بر اثر تحریکات دشمنان دانامشاهده کردیم، ولی این آیات اشاره به نوع دیگری از این اختلافات است که بر اثر دوستان نادان و تعصبهای جاهلانه به وجود آمد.

می‌گویند روزی دو نفر از قبیله «اوس» و «خزرج» به نام «ثعلبه بن غنم» و «اسعد بن زراره» در برابر یکدیگر قرار گرفتند، و هر کدام افتخاراتی را که بعد از اسلام نصیب قبیله او شده بود بر می‌شمرد، «ثعلبه» گفت: خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) و حنظله (غسیل الملائکه) که هر کدام از افتخارات مسلمانانند، از ما هستند، و همچنین عاصم بن ثابت، و سعد بن معاذ از ما می‌باشند.

در برابر او «اسعد بن زراره» که از طایفه خزرج بود گفت: چهار نفر از قبیله ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام دادند: ابی بن کعب، و معاذ بن جبل، و زید بن ثابت، و ابو زید، به علاوه «سعد بن عباد» رئیس و خطیب مردم مدینه از ما است.

کم کم کار به جای باریک کشید، و قبیله دو طرف از جریان آگاه شدند، و دست به اسلحه کرده، در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بیم آن می‌رفت که

بار دیگر آتش جنگ بین آنها شعله‌ور گردد و زمین از خون آنها رنگین شود! خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت فوراً به محل حادثه آمد، و با بیان و تدبیر خاص خود به آن وضع خطرناک پایان داد، و صلح و صفا را در میان آنها برقرار نمود. آیات فوق در اینجا نازل گردید و به صورت یک حکم عمومی همه مسلمانان را با بیان مؤثر و مؤکدی دعوت به اتحاد نمود.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۰

تفسیر :

دعوت به تقوی

در این آیه نخست دعوت به تقوی شده است تا مقدمه‌ای برای دعوت به سوی اتحاد باشد، در حقیقت دعوت به اتحاد بدون استمداد از یک ریشه اخلاقی و عقیده‌ای بی‌اثر و یا بسیار کم‌اثر است، به همین دلیل در این آیه کوشش شده است تا عوامل ایجاد کننده اختلاف و پراکندگی در پرتو ایمان و تقوی تضعیف گردند، لذا افراد با ایمان را مخاطب ساخته و می‌گوید «همگی از خدا بپرهیزید، و حق تقوی و پرهیزگاری را انجام دهید». (یاایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته)

در اینکه منظور از «حق تقوی» چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است اما شک نیست که حق تقوی آخرین و عالیترین درجه پرهیزگاری است، که پرهیز از هرگونه گناه و عصیان و تعدی و انحراف از حق را شامل می‌گردد، و لذا در تفسیر «الدر المنثور» از پیامبر صلی الله علیه و آله و در تفسیر «عیاشی» و «معانی الاخبار» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر «حق تقوی» فرمودند: «ان یطاع فلا یعصى و یدکر فلا ینسی و یشکر فلا یکفر» یعنی، «حق تقوی» و پرهیزگاری این است که پیوسته اطاعت فرمان او کنی، و هیچگاه معصیت ننمایی، همواره به یاد او باشی، و او را فراموش نکنی، و در برابر نعمتهای او شکرگزار باشی و کفران نعمت او ننمایی».

بدیهی است انجام این دستور همانند همه دستورات الهی بستگی به میزان توانایی انسان دارد بنابراین آیه فوق با آیه ۱۶ سوره تغابن که می‌گوید: «فاتقوا الله ما استطعتم»، «تا آنجا که توانایی دارید پرهیزگاری پیشه کنید» هیچگونه منافاتی ندارد و گفتگو درباره تضاد این دو آیه و نسخ یکی به وسیله دیگری به کلی بی‌اساس است.

البته آیه دوم در حقیقت بیان قید و به اصطلاح تخصیص در آیه اول است و آن را مقید به مقدار توانایی انسان می‌کند و از آنجا که ظاهراً در میان قدمگاه‌های کلمه «نسخ» بر «تخصیص» اطلاق می‌شده ممکن است منظور کسانی که آیه دوم را ناسخ

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۱

آیه اول دانسته‌اند همان «تخصیص» بوده باشد. به هر حال در پایان آیه هشدار می‌دهد به طایفه اوس و خزرج و همه مسلمانان جهان که به هوش باشند، تنها اسلام آوردن کافی نیست، مهم آن است که ایمان و اسلام خود را تا واپسین ساعات عمر حفظ کنند، و باروشن ساختن آتشیهای خاموش شده کینه‌های دوران جاهلی و پیروی از تعصیبهای نابخردانه، ایمان و اعمال پاک خود را بر باد ندهند، تا عاقبت و پایان کار آنها به بدبختی نگراید، لذا با تاءکید می‌فرماید: «مراقب باشید که از دنیا جز با ایمان و اسلام بیرون نروید. (و لا تموتن الا و انتم مسلمون).

دعوت به سوی اتحاد

در آیه بحث نهایی که همان «مسأله اتحاد و مبارزه با هر گونه تفرقه» باشد مطرح شده و می‌فرماید: «همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، و از هم پراکنده نشوید» (و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا) درباره اینککه منظور از «حبل الله» (ریسمان الهی) چیست؟ مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده‌اند، بعضی می‌گویند منظور از آن قرآن است، و بعضی می‌گویند اسلام، و بعضی دیگر گفته‌اند منظور خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند. در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می‌شود، مثلاً در تفسیر در «الدر المنثور» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در کتاب «معانی الاخبار» از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «حبل الله قرآن است»، و در تفسیر «عیاشی» از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: «ریسمان الهی آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند، که مردم ماء‌مور به تمسک به آن هستند.»

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۲

ولی نه این احادیث و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند، زیرا

منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع «ارتباط با خدا» که از معنی «حبل الله» استفاده می شود، جمع است.

تعبیر به (حبل الله) برای چیست؟

نکته جالب اینک که تعبیر از این امور به «حبل الله» در واقع اشاره به یک حقیقت است، که انسان در شرائط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در قعر دره طبیعت، و چاه تاریک غرائز سرکش، و جهل و نادانی باقی خواهد ماند. و برای نجات از این دره و بر آمدن از این چاه نیاز به رشته و ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون آید، این رشته محکم همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده قرآن و جانشینان واقعی او می باشد، که مردم را از سطوح پائین و پست بالا برده و به آسمان تکامل معنوی و مادی می رسانند.

دشمنان دیروز و برادران امروز

سپس قرآن به نعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را به تفکر در وضع اندوه بار گذشته، و مقایسه آن «پراکندگی» با این «وحدت» دعوت می کند، و می گوید: «فراموش نکنید که در گذشته چگونه با هم دشمن بودید ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان دل های شما را به هم مربوط ساخت، و شما دشمنان دیروز، برادران امروز شدید» (و اذکرو انعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمة اخوانا) و جالب توجه اینک که کلمه نعمت را دو بار در این جمله تکرار کرده و به این طریق اهمیت موهبت اتفاق و برادری را گوش زد می کند.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۳

نکته دیگر اینک که مسأله تالیف قلوب مؤمنان را به خود نسبت داده، می گوید: «خدا در میان دل های شما الفت ایجاد کرد» و با این تعبیر، اشاره به یک معجزه اجتماعی اسلام شده، زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست دقت کنیم که چگونه کینه های ریشه دار در طول سال های متمادی در دل های آنها انباشته شده بود، و چگونه یک موضوع جزئی و ساده کافی بود آتش جنگ خونینی در میان آنها بیفروزد مخصوصا با توجه به اینک که مردم نادان و بی سواد و نیمه وحشی معمولا افرادی لجوج و

انعطاف‌ناپذیرند، و به آسانی حاضر به فراموش کردن کوچکترین مسائل گذشته‌نیستند، در این صورت اهمیت این «معجزه بزرگ اجتماعی» اسلام‌آشکار می‌شود، و ثابت می‌گردد که از طرق عادی و معمولی امکان‌پذیر نبود که در طی چند سال، از چنان ملت پراکنده و کینه‌توز و نادان و بی‌خبر، ملتی واحد و متحد و برادر بسازند.

اعتراف مورخان و دانشمندان

اهمیت موضوع فوق (وحدت و برادری در میان قبائل کینه‌توز عرب) از نظر دانشمندان و مورخان حتی دانشمندان و مورخان غیر مسلمان مخفی‌نمانده و همگی با اعجاب فراوان از آن یاد کرده‌اند، به عنوان نمونه: «جان دیون‌پورت» دانشمند معروف انگلیسی می‌نویسد: «... محمدیک نفر عرب ساده، قبائل پراکنده کوچک و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به - یک جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل روی زمین آنها را با صفات و اخلاق تازه‌ای معرفی کرد، و در کمتر از سی سال، این طرز و روش امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین‌النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۴

«توماس کارل» می‌گوید: «خداوند عرب را بوسیله اسلام از تاریکی‌های بسوی روشنایی‌ها هدایت فرمود، از ملت خموش و راکدی که نه صدائی از آن می‌آمد و نه حرکتی محسوس بود، ملتی بوجود آورد که از گمنامی بسوی شهرت، از سستی بسوی بیداری، از پستی بسوی فراز، و از عجز و ناتوانی بسوی نیرومندی سوق داده شده، نورشان از چهار سوی جهان می‌تابید. از اعلان اسلام یک قرن بیشتر نگذشته بود که مسلمانان یک پا در هندوستان و پای دیگری در اندلس نهادند و بالاخره در همین مدت کوتاه اسلام بر نصف دنیا نورافشانی می‌کرد».

«دکتر گوستاو لوبون» به این حقیقت این چنین اعتراف کرده است: «...تا زمان این حادثه حیرت‌انگیز یعنی «اسلام» که دفعتاً نژاد عرب را به لباس جهانگیری و خلاق معانی بما نشان داد، هیچیک از قسمتهای عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می‌شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود. «نهر» دانشمندان و سیاستمدار فقید هندی در این باره

می‌نویسد: «...سرگذشت عرب و داستان اینکه چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را بوجود آوردند یکی از شگفتیهای تاریخ بشری می‌باشد، نیرو و فکر تازه‌ای که عربها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد بنفس و قدرت سرشار ساخت «اسلام» بود...».

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۵

سپس قرآن می‌گوید: «شما در گذشته در لبه‌گودالی از آتش بودید که هر آن‌ممکن بود در آن سقوط کنید و همه چیز شما خاکستر گردد»، اما خداوند شما را نجات داد و از این پرتگاه به نقطه امن و امانی که همان نقطه برادری و محبت بود رهنمون ساخت. (و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها)

«شفا» در اصل لغت به کناره چاه و یا خندق و مانند آن گویند، و شاید اطلاق «شفه» بر لب نیز بهمین مناسبت باشد، و همچنین استعمال این کلمه در بهبودی از بیماری نیز بخاطر آن است که انسان در کناره «سلامت و تندرستی» قرار می‌گیرد.

در اینکه منظور از «نار» در آیه آتش دوزخ است یا آتش‌های این جهان در میان مفسران گفتگو شده است، ولی با توجه به مجموع آیه چنین بنظر می‌رسد که نار کنایه از جنگها و نزاعهایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه‌ای در میان اعراب شعله‌ور می‌شد، قرآن مجید باین جمله اوضاع خطرناک عصر جاهلیت را منعکس می‌سازد که هر لحظه خطر جنگ و خونریزی آنها را تهدید می‌کرد و خداوند در پرتو نور اسلام آنها را از آن وضع نجات داد و مسلماً با نجات یافتن از وضع خطرناک گذشته از آتش سوزان دوزخ نیز نجات یافتند.

در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می‌گوید: «خداوند این چنین آیات خود را روشن می‌سازد تا هدایت شوید» (کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون). بنابراین هدف نهایی هدایت و نجات شما است و چون پای منافع و سرنوشت شما در میان است باید به آنچه گفته شد اهمیت فراوان دهید.

نقش اتحاد در بقای ملت‌ها

با تمام گفتگوهایی که درباره اثر اعجاز آمیز اتحاد در پیشرفت اهداف اجتماعی و سربلندی اجتماعات گفته شده است، می‌توان گفت هنوز اثر واقعی آن

شناخته نشده است.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۶

امروز سدهای عظیمی در نقاط مختلف جهان برپا شده که مبداء تولیدبزرگترین نیروهای صنعتی است و سرزمینهای وسیعی را زیر پوشش آبیاری و روشنائی خود قرار داده است، اگر درست فکر کنیم می بینیم این قدرت عظیم چیزی جز نتیجه بهم پیوستن قدرتهای ناچیز دانه های باران نیست و آنگاه به اهمیت اتحاد و کوششهای دسته جمعی انسانها واقف می شویم. در احادیث فراوانی که از پیامبر و پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده به لزوم و اهمیت این موضوع با عبارات مختلفی اشاره شده است:

در یک مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «المؤمن للمؤمن کالبنيان يشيد بعضه بعضا، افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می دارد». و نیز فرمود: «المؤمنون كالنفس الواحدة، «مؤمنان همچون یک روحند». و نیز می فرماید: «مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم کمثل الجسد الواحد اذا اشتكى بعضه تداعى سائر بالسهرة و الحمى، مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود».

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۷

آیه ۱۰۴

آیه و ترجمه

۱۰۴ و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون

ترجمه :

۱۰۴ - باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند.

تفسیر :

دعوت به حق و مبارزه با فساد

به دنبال آیات پیشین که مسأله اخوت و اتحاد را توصیف می کرد در این آیه اشاره به مسأله «امر به معروف» و «نهی از منکر» شده که در

حقیقت یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است، زیرا اگر مساءله امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل مختلفی که دشمن بقای «وحدت اجتماعی» هستند، همچون موریانه از درون، ریشه های اجتماع را می خورند، و آن را از هم متلاشی می سازند، بنابراین حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست!.

در آیه فوق دستور داده شده که همواره در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی ها دعوت کنند، و از بدیها باز دارند. (و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر).

«امت» در اصل از ماده «ام» به معنی هر چیزی است که اشیاء دیگری به آن بضمیمه گردد و به همین جهت «امت» به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آنها باشد گفته می شود خواه وحدت از نظر زمان یا از نظر مکان و یا از نظر هدف و مرام باشد، بنابراین به اشخاص متفرق و پراکنده «امت» گفته نمی شود.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۸

و در پایان آیه تصریح می کند که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است. (و اولئك هم المفلحون).

سؤال :

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر «منكم امة» این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آنها را، و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است، و به عبارت دیگر این دو وظیفه واجب کفائی است نه عینی، با اینکه از دیگر آیات قرآن بر می آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد، و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفائی، مثلاً در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم: «کنتم خیر امة اخرجت للناس تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر، شما بهترین امتی بودید که بسود مردم مبعوث شدید، چه اینکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید» و در سوره «والعصر» می فرماید: «همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند» طبق این آیات و مانند آنها این دو وظیفه

اختصاص به دسته معینی ندارد.

پاسخ

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می‌سازد، زیرا چنین استفاده می‌شود که «(امر به معروف و نهی از منکر)» دو مرحله دارد: یکی «(مرحله فردی)» که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری «(مرحله دسته جمعی)» که امتی مؤظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۸

قسمت اول وظیفه عموم مردم است، و چون جنبه فردی دارد طبعا شعاع آن محدود بتوانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب کفائی به خودمی‌گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعا از شئون حکومت اسلامی محسوب می‌شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می‌گردد، و مسأله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمانهای حکومت مشخص می‌سازد.

سابق بر این در ممالک اسلامی (و امروز در پاره‌ای از کشورهای اسلامی، مانند حجاز) با الهام از آیه فوق تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسئولیتهای اجتماعی به نام اداره حسبه و ماء‌موران آن به نام «محتسب» و یا آمرین به معروف وجود داشته است که ماء‌مور بودند با همکاری یکدیگر با هر گونه فساد و زشتکاری در میان مردم، و یا هر گونه ظلم و فساد در دستگاه حکومت مبارزه کنند، و هم چنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند.

بنابراین وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع، هیچ گونه منافاتی با عمومی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود ندارد.

از آنجا که این بحث از مباحث مهم قرآن مجید است، و در آیات فراوانی به آن اشاره شده، لازم است نکاتی را در اینجا یادآور شویم:

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۵۰

۱ - «(معروف)» و «(منکر)» چیست؟

«معروف» در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف) و «منکر» به معنی ن «ناشناس» (از ماده انکار) است. و به این ترتیب کارهای نیک، اموری شناخته شده، و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده‌اند. چه اینکه فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشنا است!

۲ - آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده، و عقل فرمان نمی‌دهد که انسان دیگری را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود او است باز دارد. ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی‌شود، بلکه هر چه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می‌شود. به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان ضرر فردی وجود ندارد، و هرزیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک زیان اجتماعی در آید، و به همین دلیل منطق و عقل به افراد اجتماع اجازه می‌دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و کوششی خودداری نکنند. اتفاقاً در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: «یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد، و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می‌کنم!، اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می‌شوند». پیامبر صلی الله علیه و آله با این مثال جالب منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته، و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشتهاست، می‌داند.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۵۱

۳ - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید احادیث زیادی در منابع معتبر اسلامی نیز درباره اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده است که در آنها به خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترک این دو وظیفه در جامعه بوجود می‌آید

اشاره گردیده، به عنوان نمونه:

۱ - امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة عظیمة بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمّر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقیم الامر، امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می شوند، و بوسیله این دو، راهها امن می گردد، و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تاءمین می گردد، و در سایه آن زمینها آباد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و در پرتو آن همه کارها روبراه می گردد».

۲ - پیغمبر اکرم می فرماید: «من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه و خلیفة رسول الله و خلیفة کتابه، کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر و کتاب او است».

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز یک برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است.

۳ - مردی خدمت پیامبر آمد - در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود - پرسید.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۵۲

من خیر الناس، از همه مردم بهتر کیست؟

پیامبر فرمود: «أمرهم بالمعروف و انہاهم عن المنکر و اتقاهم لله و ارضاهم، آن کس که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و آن کس که از همه پرهیزگارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد».

۴ - در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گر نه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می گذارد، و نه به خوردسالان رحم می کند، نیکان و صالحان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود و از خداوند یاری می طلبند اما خدا به آنها کمک نمی کند و حتی توبه می کنند و خدا از گناهانشان در نمی گذرد».

اینها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند زیرا بدون نظارت عمومی، جریان امور از دست نیکان خارج می شود، و بدان میدان اجتماع را تسخیر می کنند، و اینکه در حدیث فوق

می‌فرماید حتی توبه آنها قبول نمی‌شود به خاطر آن است که توبه با ادامه سکوت آنها در برابر مفسد مفهوم صحیحی ندارد مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند.

۵ - علی (علیه السلام) می‌فرماید: «و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النہی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی، تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهن‌اور!

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۵۳

این همه تاءکیدات به خاطر آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظائف فردی و اجتماعی است، و در حکم روح و جان آنها محسوب می‌شود، و با تعطیل آنها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد.

۴ - آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت با اینکه به طور مسلم زندگانی دسته جمعی برای افراد بشر فوائد و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را وادار به زندگانی اجتماعی کرده است، ولی در مقابل آن محدودیتهایی نیز برای او ببار می‌آورد، و چون در برابر فوائد بیشمار زندگی دسته جمعی ضرر این نوع محدودیتها جزئی و ناچیز است لذا بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیتها را پذیرفته است، و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد بهم مربوط است، و به اصطلاح افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دسته جمعی است، چنانچه این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم آمده است. بنابراین انجام این فریضه نه تنها با آزادیهای فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه‌ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

۵ - آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی‌کند؟

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که: هر گاه بنا شود که همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، تولید هرج و مرج و برخوردهای مختلف در جامعه می‌گردد، و با مساءله تقسیم وظائف و مسئولیتها در اجتماع مخالف است.

در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحثهای گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است، مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است، و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانع آن تجاوز نمی‌کند، مسلماً یک اجتماع زنده باید تمام نفراش در برابر مفسد دارای چنین مسئولیتی باشند. ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شؤون حکومت اسلامی محسوب می‌شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند. بنابراین با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر یک، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی‌شود، بلکه اجتماع از صورت یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می‌گردد.

۶- امر به معروف از خشونت جدا است؟

در پایان این بحث تذکر این نکته نیز لازم است که باید در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد، دلسوزی و حسن نیت و پاکی هدف را فراموش نکرد، و جز در موارد ضرورت از راههای مسالمت آمیز وارد شد، نباید انجام این وظیفه را مساوی با خشونت گرفت. ولی متأسفانه بعضی افراد به هنگام انجام این وظیفه، در غیر مورد ضرورت، از راه خشونت آمیز وارد می‌شوند، و گاهی متوسل به الفاظ زشت و زننده می‌گردند، و لذا می‌بینیم این نوع امر به معروف‌ها نه تنها اثر خوبی از خود نمی‌گذارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس هم می‌دهد، در حالی که روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ائمه هدی (علیهم‌السلام)

نشان می‌دهد که آنها به هنگام اجرای این دو وظیفه آنها را با نهایت لطف و محبت می‌آمیختند، و به همین دلیل سرسخت‌ترین افراد به زودی در برابر آنها تسلیم می‌شدند. در تفسیر «المنار» در ذیل آیه چنین می‌خوانیم: جوانی به خدمت

پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می‌دهی زنا کنم؟! با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا، جوان نزدیک آمد، و در برابر پیامبر نشست، حضرت با محبت از او پرسید آیا دوست داری با مادر تو چنین کنند؟ گفت: نه فدایت شوم، فرمود: همینطور مردم راضی نیستند با مادرانشان چنین شود، آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟ گفت نه فدایت شوم، فرمود: همینطور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند، بگو ببینم آیا برای خواهرت می‌پسندی؟! جوان مجدداً انکار کرد (و از سؤال خود به کلی پشیمان شد) پیامبر سپس دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: «خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از آلودگی به بی‌عفتی نگاه دار». از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود!... این بود نتیجه ملایمت و محبت در نهی از منکر.

← بعد

↑ فرست

→ قبل